

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228717

UNIVERSAL
LIBRARY

مشوئی پیرضیا

که هر بیت آن دو بحرین ذوقافین مع التجنيس است یکی بحر سباع مطوی کسوف
یا موقوف مفتعلن مفععلن فاعلن یا فاعلات دوم رمل مخدوفت یا مقصور فاعلاتن
فاعلاتن فاعلن یا فاعلات بلکه اکثر ابائش سه سه چار چار قافیه دارد بعضی سربا
مقفی و مسجع است قطع نظر ازین صنایع و ابع صنعت مقطع و منقوطه و غیر منقوطه و
فوق النقطه و تحت النقطه و قلب می و حسن تعلیل استتباع و غیره از
محاسن صاحت و لطائف مبالغت نیز ایراد یافته که
توبیخی بین مثال در عالم مثال طبع
کسی نتافته

چون نور تجلای طور سینا از حسن المطالع
یعنی مطیع صحیح المطالع جلوه گر شد

شوی پیرچیا

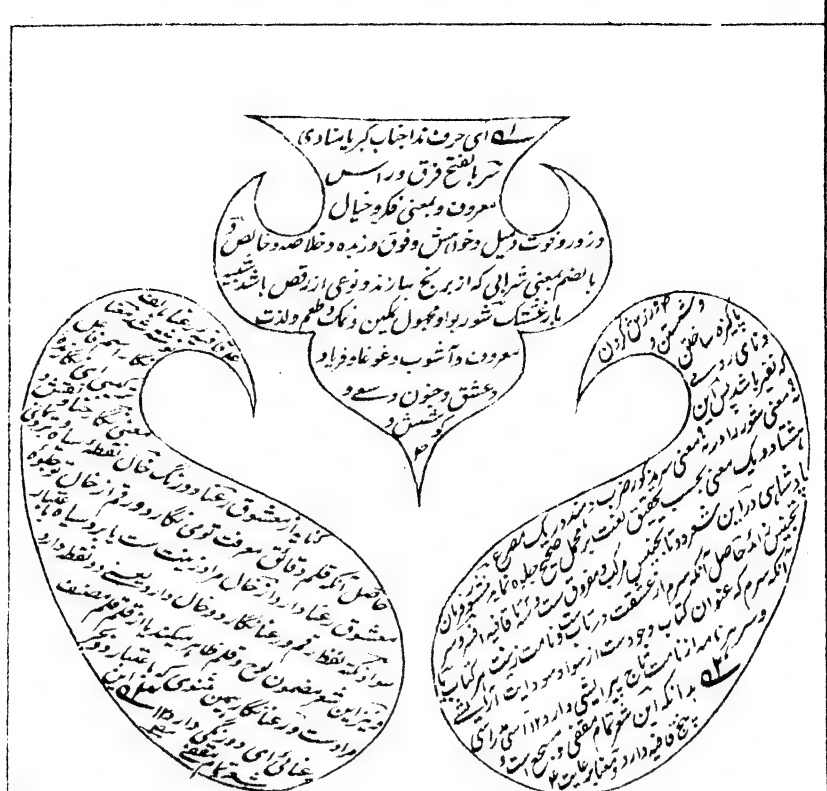
که هر بیت آن ذو بحرین ذوقافیتین مع التجنیس است یکی بحر سرج مطوی کسوف
یا موقوف مفتعلن مفتعلن فاعلن یا فاعلات و دوم رمل مخدوف یا مقصور فاعلاتن
فاعلاتن فاعلن یا فاعلات بلکه اکثر ابیاتش سه سه چار چار قافیه دارد بعضی سرپا
مقفی و مسجع است و قطع نظر ازین صنایع و اباع صنعت مقطع و منقوطه و غیره منقوطه و
نوق النقطا و تحت النقطا و قلب می و حسن تعلیل و استنباع و غیره از
مخالفین صاحت و لطافت و بلاغت نیز یاد یافته که
تو پیری نیشال در عالم مثال طبع
کسی نیافته

چون نور تجلای طور سینا از حسن المطالع
یعنی مطبع صحیح المطالع جلوه گر شد

<p>بقتل وانشا کبر شیخ صغر علی متخلص صغر خلف الرشید جناب غلظت آب جسد محفل ثانی و شکوت بر منزل جاه و عزت امیر درویش خصال درویش توانگر دل و انامی رمز مخفی و جلی ماسخ صمصام علی تعلقه و ریاست گنڈاره آواهما الله بالغزوالاماره که با تخلص قد شناسی بحشیه بنده آبی محمد عبد العلی مدرسی بقالب طبع و آور دگوئی از طبع این کتاب کتاب بلندی خود برین این زبرد بر آورد و شعر بلند بخت کسی بلند نام شود بگویند می این لوح سبز فام شود بلب تشنگا زافرده که انقضی کوثر و سبیل سبیل شد و طوفش با معین مجوی انگبین دل جهرش و قافیتین ست بحر یف غائبانین بهر طرفیست طرائف بهر طرفی طریفست پراز طرائف هر چند ملی درین راه جاد و طراز بهانوده اما عزیز درین دستگاه عیضا نموده اگر چه او را بر سحر حلال نازست لیکن ازین تا بان تفاوت سحر و عجاز چه بر میست که با آنهمه شرط اینهمه ناع و با آنهمه قیود اینهمه مبالغ بس مبالغ است و بیج ترانیکه با آنهمه لطائف و طرائف بهر مقام فصاحت و بلاغت با هم مصاحبت ان هذا الاغرب الغرائب عجب العجائب تویی که از عالم انوار شمس کاخ و باغ این ذره بمقدار و با جگه گزافه برای اعلان سال طبع پایان این نگارش سودا گزارش یافته و بهود طبع شد تا میرضا علی ز طور از دور تجلا نمود و می چون دستگیر آن آبی گفت طبعش میرضا نمود چونکه فهم حقائق این ممنوی و قافیه این نقش نوی موتوف بر تعریف تجانیس بود و لکن ضبط آن درین دل لازم نمود</p>			
۱	تجنیس نام مائل	تعریفات	مثال که اکثری هم ازین ممنوی
۲	تجنیس نام مستوف	و در دو هیأت و ترتیب متن و در نوع مختلف بود	شور شور - روان روان
۳	تجنیس کتب متشابه	و در جنس متحد الکتابه مرکب باشد یا مفرد و مرکب	رومی رومی - مدار مدار
۴	تجنیس مرکب نام مفرق	و در لفظ مختلف الکتابه مرکب باشد یا مفرد و مرکب	بالات بالات - کند کند
۵	تجنیس مرکب مختلف	متفق الحروف و الترتیب مختلف الکتابه و اللفظ	از انصاف - ازان صاف
۶	تجنیس مرفوع	و در لفظ مرکب از کلمه و جزو غیر مستقل کلمه دیگر	تور آینی - راینی
۷	تجنیس صوتی	و در لفظ متحد اللفظ که در یکی حرفی مکتوب غیر لفظ باشد	جامه بین - جامین

۸	تجنیس حُرُف	دو لفظ از حروف غیر منقطو متحد الکتابه و مختلف الحركات	تاجزیم محرم - در ایامه در وایمه
۹	تجنیس ناقص متوَجِّع	در اول یکی از دو متجانس حرف زائد باشد	سرافسر - جود و وجود
۱۰	تجنیس ناقص متوسط	در وسط یکی از دو لفظ حرف زائد بود	برق برق - دراز در آرز
۱۱	تجنیس ناقص مُطَرَّف	در آخر یکی از دو متجانس حرف زائد باشد	بسل بسله - موسی موسیه
۱۲	تجنیس ناقص مُذِیِّل	در آخر یکی از دو لفظ دو یا سه حرف زائد باشد	یم یمین - نوای نو آئین
۱۳	تجنیس مُضَارِع	حروف هر دو متجانس متقارب المخرج بود	بادی حادی - راه راج
۱۴	تجنیس قلبِ کُل	از قلب حرف لفظی علی الترتیب لفظی دیگر حاصل شود	فتح تحف - رام مار
۱۵	تجنیس قلبِ بعض	از قلب حروف غیر مرتب لفظی لفظی دیگر حاصل آید	مرحوم محروم - قمر شمس
۱۶	تجنیس جامع	انچه در آن قلب بعض و حرف زائد بود	آزر - آرزو
۱۷	تجنیس مغلوب مجنَّح	قلب لفظ اول مصرعی یا مبنی لفظ آخر آن واقع شود	مار زلف او و لم را کرد رام
۱۸	تجنیس مغلوب مستوی	از قلب حروف مصرعی یا مبنی علی الترتیب مصرعی یا مبنی آید	دیدۀ ما نامه هم آن آمده دید
۱۹	تجنیس مزدوج	دو متجانس در یک مصرع یا ستم متصل باشد	۲ خجرتو خجرتو خجرتو - احد احمد
۲۰	تجنیس خطی و تصحیف	دو لفظ متحد الخط و مختلف اللفظ مرکب تمام منقطو یفعلن	یم لم - پیدانشان پیدانشان
۲۱	تجنیس اشتقاق	دو لفظ از یک ماده حروف مشتق باشد	شکلب شکلبه
۲۲	تجنیس شبه اشتقاق	دو لفظ مشابه از ماده مختلف مشتق بود	گشده گشاید
۲۳	تجنیس اشاره	مجانست لفظی با اشاره حاصل شود نه از لفظ	ریش موسی با ستم خود تراشیده شد
۲۴	تجنیس مُدْخَل	در هر یکی از دو متجانس دو تجنیس مختلف باشد	بوزر نوزر - تو باطلو با
۲۵	تجنیس مَصَّع	از کمر مصرعی متحد اللفظ و الکتابه معنی دیگر حاصل شود	طالنج هر خری اینجا که هست
۲۶	تجنیس لاحق مثال	سوی حرف اول همه حروف متجانس باشد	روضه حوضه - فرگاه درگاه
۲۷	تجنیس لاحق اجوف	سوی حرف در میانی همه حروف متجانس بود	قصر - قسبر
۲۸	تجنیس لاحق نافع	سوی حرف اخیر همه حروف متجانس باشد	آزار - آژاد

در این شعر هم چار
خیال و آواز و عجب سخن
حاصل آنکه گویا آواز
کتاب ز حمد و ثنایات
لیکن طاقت بیان تو نیست
از آتش و جگر که تپید
نیز از آتش و جگر که تپید



بسم الله الرحمن الرحیم

نام تو هست افسر شورها	ایمنی ز تواند رسد من شورها
وی رقم از خال تو عین انگار	ایمنی قلم از حال تو عین انگار
بر در تو حید تو آرد که تاب	گر بر تو حید تو آرد که تاب
می کند این سنا که مرطی ریان	می کند این سنا که مرطی ریان
و اصل این مرحله کامل برید	بشکل این سنا که مرطی ریان

خافیه دارد و در و در
بجانب کتب نام غرض
بجانب کتب نام غرض
حکایت نفع اول کتب
نام چار و آن زبان این
سازگار از همه کتب
حاصل این سازگار زبان
کلیه متون که در این شعر
بسم الله الرحمن الرحیم
نام تو هست افسر شورها
وی رقم از خال تو عین انگار
بر در تو حید تو آرد که تاب
می کند این سنا که مرطی ریان
و اصل این مرحله کامل برید

بسم الله الرحمن الرحیم
نام تو هست افسر شورها
وی رقم از خال تو عین انگار
بر در تو حید تو آرد که تاب
می کند این سنا که مرطی ریان
و اصل این مرحله کامل برید

۴
عقل و تدبیر و غیر ذلک
و آفتاب جلال و
تو جم و حقیقت محبت
علامت جلال و
و آفتاب جلال و
و آفتاب جلال و
و آفتاب جلال و
و آفتاب جلال و

از در تو حاجت هر شه روا
باشه پیران تو باشه پست
خنجر تو خنجر خنجر بود
نه فلک از جاده تو دروا
هر یک از اینان پر پر کا ت
اشک من از عفو تو کیس بشیر
قهر تو هم رایته از مهرت
آب یک آب آمد و شیرین شور
ز مرم فیضان تو طوفان کند
جاری از احسان تو بر خاک نیل
خاک از انعام تو ز گشت چون

[illegible]

کف از شکر
 شمع خنجرین و شکر
 مهر و قند و گل و شکر
 آب شکرین و شکر
 است و قند و شکر
 شکر شکر
 عجم محمد بن احمد
 ننده و شکر
 اصحاب چون محمد بن
 عاز و تیکان و زعفران
 بی جوشید با چون عجم
 و شکر و زعفران
 می بیند از غایت وید
 بیگر و دومی رقصه
 همین دریا می مصر
 درونک حاصل احسان
 تو هم بر خاک نیل ازین
 و هم هم خاک بر این
 و هم هم خاک بر این
 و هم هم خاک بر این

سلفای کانیه از بلیس
 عاکل داد آدمی آبی آبی که گزیده
 با دو فروزان داد و اگر کلمات
 کما بی شدن تابه شدن آن
 منوچهر عاصم هست محال
 بپادشاه آن تابه شد
 ایس بجده خاک کرده
 سلفا تابه یعنی که گزیده
 تونین است ای که گزیده
 در کتاب در حق او آن تونین

بر رخس افتاد از آن خوش چین کاروی از باغ سر آبی شده آمده بر مزرع او آفت آب آتش قهرت بود آن بازید قهر توره بست بر این رهروان قادر مطلق تو و عاجز بشر انس و جن از شان تو آگه کند	کاهه از گلشن جان خوشه چین نارسی از آن خاک در آبی شده هر که از او تافتی رو آفتاب یافته از لطف تو جان بازید فیض تو بس هست در این رهروان نسبت تو نامه جائز بشر باشد از یوان تو کوته کند
---	--

ای رحمتی رحمت کرد
 حاصل از از ادیان
 و شرار از قهر و تقوی
 مصحح اول متعلق
 مصحح اول شعر بالا
 مصحح ثانی متعلق مصحح ثانی
 حاصل هر چیزی
 قادر بر هر چیزی
 کردن خاف از دست

خطاب بحضرت باری با عجز واری

ذات از اندیشه بطل کلبه ما منزل ماهست و بس مروه جنبان مژه بر دیده است جمله سراز کوی تو بر کرده ایم موسی آن بادیه رای من است جای تو هر دیده و سیدار تو بنده درگاه تو تا زنده ایم	ای رخ زیبای تو در دلبر جای تو اندر دل ماهست و بس عکس تو در دیده تردیده است شمع دل از روی تو بر کرده ایم وادی شوق همه این است راه تو خوابیده و سیدار تو ما هم در راه تو تا زنده ایم
--	--

عکس از آن حال
 جلال و انوار
 است آنجا که من را در
 عکس کلبه است
 از دل تو در دیده
 همه در عکس آن
 در جنبانی تو کان خام
 جلال و انوار
 جلال و انوار
 جلال و انوار

سلفای کانیه از بلیس
 عاکل داد آدمی آبی آبی که گزیده
 با دو فروزان داد و اگر کلمات
 کما بی شدن تابه شدن آن
 منوچهر عاصم هست محال
 بپادشاه آن تابه شد
 ایس بجده خاک کرده
 سلفا تابه یعنی که گزیده
 تونین است ای که گزیده
 در کتاب در حق او آن تونین

طاعتی از ما بوز میبده است
 بر تو تا بر من مامور هست
 در بر یک نیکی ما ده دیه
 بیغش از اکیس تو شد قلب من
 فکر تو بس طاعت هر روز ده ام
 یاد تو چون خواهش شجون کند
 پیش تو را ز کلمه آئین هست
 گشته دل از سده نیزنگ خورد
 از شب و روز اکثر و بشا رفت
 نامه ام از فله تنها قناد
 می شود از محل ماره سپار
 گشته مارا بده از رحمت آب
 دولت علم ده و هم در کفن
 تشنه لب از هر لب جو یا غریز
 سرتو در محسن دُر جان او

رحمتی از باب تو ز می بند هست
 دانه کش از خرمن مامور هست
 میکنی این ناسره را ده دیه
 واله تدبیر تو شد قلب من
 ذکر تو بس شربت هر روز ده ام
 خاطر من کاهش شب خون کند
 صیقلی آخر دلم آئین هست
 شیشه این میکده برنگ خورد
 محل بس یا و رو بس یار رفت
 دور از این محله تنها قناد
 توشه وزاد دل آگه سپار
 رشته مارا بده از رحم تاب
 تا شود او دفع عنم در کفن
 بر در تو آمده جو یا غریز
 فی دراز و هست نه روح آن او

طاعتی از ما بوز میبده است
 بر تو تا بر من مامور هست
 در بر یک نیکی ما ده دیه
 بیغش از اکیس تو شد قلب من
 فکر تو بس طاعت هر روز ده ام
 یاد تو چون خواهش شجون کند
 پیش تو را ز کلمه آئین هست
 گشته دل از سده نیزنگ خورد
 از شب و روز اکثر و بشا رفت
 نامه ام از فله تنها قناد
 می شود از محل ماره سپار
 گشته مارا بده از رحمت آب
 دولت علم ده و هم در کفن
 تشنه لب از هر لب جو یا غریز
 سرتو در محسن دُر جان او

طاعتی از ما بوز میبده است
 بر تو تا بر من مامور هست
 در بر یک نیکی ما ده دیه
 بیغش از اکیس تو شد قلب من
 فکر تو بس طاعت هر روز ده ام
 یاد تو چون خواهش شجون کند
 پیش تو را ز کلمه آئین هست
 گشته دل از سده نیزنگ خورد
 از شب و روز اکثر و بشا رفت
 نامه ام از فله تنها قناد
 می شود از محل ماره سپار
 گشته مارا بده از رحمت آب
 دولت علم ده و هم در کفن
 تشنه لب از هر لب جو یا غریز
 سرتو در محسن دُر جان او

طاعتی از ما بوز میبده است
 بر تو تا بر من مامور هست
 در بر یک نیکی ما ده دیه
 بیغش از اکیس تو شد قلب من
 فکر تو بس طاعت هر روز ده ام
 یاد تو چون خواهش شجون کند
 پیش تو را ز کلمه آئین هست
 گشته دل از سده نیزنگ خورد
 از شب و روز اکثر و بشا رفت
 نامه ام از فله تنها قناد
 می شود از محل ماره سپار
 گشته مارا بده از رحمت آب
 دولت علم ده و هم در کفن
 تشنه لب از هر لب جو یا غریز
 سرتو در محسن دُر جان او

۱۱. در خان تجنیس مدین ۱۱
 ۱۲. شله ریش مراد برق قرص
 ۱۳. از ان پیش زلفانی کمر کرده ۱۱
 ۱۴. محس مهر و ماه ۱۱
 ۱۵. حله حیدر ابراهیم و زیند
 ۱۶. بنده حاصل آنکه ما بدینش ۱۱
 ۱۷. با شکر کیش پیشین شایان
 ۱۸. در و برایش زلفه
 ۱۹. دیز و زلفه زنا چه ۱۱
 ۲۰. پیر و قند زینت یوسف و یوسف
 ۲۱. شربت باغ باغ و هضم
 ۲۲. طاعت انظر ۱۱

در جود بر جهان با هر چه دارد
 در دوزخ آید ز کجای عالم دنیا
 هم آمده ز کجای عالم دنیا
 ازین پایه دار و صف
 بی ثبات است ای پادشاه
 قاضیه است و بطلان
 عدم دوزخ در کربان
 نیز نیکویم در کربان
 جهانند در تصور جهان
 جهان نیست تمام آن
 همه همه در دوزخ است
 ۱۲

جانب حق داشته چون روز مهر گشت از این منزل و مسکن روان در ره او آمده مژ و و ر باد یک تنگ او کرده طی آتش جهان همراه او مانده گرا و برد خست رفته درین صورت و شکل ای سفیه بیخرو آنکس که از این منکر است ویده او ویده از ان در کشا راه افلاک برا و باز گشت	شد رخ او آینه من و ز مهر چون نگه از ویده و اترن روان از تنگ او ویده بد و و ر باد دائرة بر و دائرة مرکب جهان یکتنه از سدره مر او برد خست نیست بر این شبهت و شک لیس فیه منکر و اندر ره دین منکر است ویده و گردیده از ان در کشا پاک شد او پاک ترا و باز گشت
---	--

بسیل خطاب در آنجناب

ای نبی امی ابی امی فداک ای دل جان زان تو ایمان ما بر لب جو جا بودار سرور نام تو طوطی و حسم بس مه خجل از روی تو یارای تست	وی ابی امی نبی امی فداک وی همه تر بان تو ایمان ما جای تو در ویده تر سرور یا در مهر کین و حایم بس این همه نیز وی تو یارای تست
--	--

کنده و فداک
 در دوزخ آید ز کجای عالم دنیا
 هم آمده ز کجای عالم دنیا
 ازین پایه دار و صف
 بی ثبات است ای پادشاه
 قاضیه است و بطلان
 عدم دوزخ در کربان
 نیز نیکویم در کربان
 جهانند در تصور جهان
 جهان نیست تمام آن
 همه همه در دوزخ است
 ۱۲

۱۰۰ به قولی که گفته اند
 ۱۰۱ به بیان در این
 ۱۰۲ به بیانی که گفته اند
 ۱۰۳ به قولی که گفته اند
 ۱۰۴ به قولی که گفته اند
 ۱۰۵ به قولی که گفته اند
 ۱۰۶ به قولی که گفته اند
 ۱۰۷ به قولی که گفته اند
 ۱۰۸ به قولی که گفته اند
 ۱۰۹ به قولی که گفته اند
 ۱۱۰ به قولی که گفته اند

جان و دل از فکر تو برستم خور و گریه جو یا س تو نیشان بود تیغ تو روشن شد از و نامم بد رونق هر تیکه به بالاست بر و طعمم از افضال تو غرس در و و دایمم از بلبل مهتر و ستان بخشی از اخلاص و از انعامش لطف تو بر ما شده تا سایبان ساخته تا سایه تو با عزیز	کام و لب از ذکر تو زرم خور و ناله شیدای تو نیشان بود دست تو شکسته از او جام بد بیری هر تیکه به بالاست بر و بر تو بر آل تو از من در و و دامنم از چنگل هندوستان یابد از آن خاص و از آن عامش خواسته از سایه ما سایه بان آمده همپایه طوباع عزیز
--	---

مستی و خوش نوایی در ذکر ساقی نمائی

ساقی از آن جفته کان جسم خرد خوشه از این تاک در افکن بریر ساقی ما ساقی دوران ماست کشتی ما جانب ساقی رو نیست از کف او ساغر و گردن کشته	نانی از آن زمرمه کا جسم خرد زهره از این طاق بر افکن بریر ساقی و هم باقی دوران ماست تاکه در این میکده باقی رو نیست بر سر رسیدن سر و گردن کشته
--	--

۱۰۰ به قولی که گفته اند
 ۱۰۱ به بیان در این
 ۱۰۲ به بیانی که گفته اند
 ۱۰۳ به قولی که گفته اند
 ۱۰۴ به قولی که گفته اند
 ۱۰۵ به قولی که گفته اند
 ۱۰۶ به قولی که گفته اند
 ۱۰۷ به قولی که گفته اند
 ۱۰۸ به قولی که گفته اند
 ۱۰۹ به قولی که گفته اند
 ۱۱۰ به قولی که گفته اند

۱۰۰ به قولی که گفته اند
 ۱۰۱ به بیان در این
 ۱۰۲ به بیانی که گفته اند
 ۱۰۳ به قولی که گفته اند
 ۱۰۴ به قولی که گفته اند
 ۱۰۵ به قولی که گفته اند
 ۱۰۶ به قولی که گفته اند
 ۱۰۷ به قولی که گفته اند
 ۱۰۸ به قولی که گفته اند
 ۱۰۹ به قولی که گفته اند
 ۱۱۰ به قولی که گفته اند

سلفه درین روزها
 سلفه درین روزها
 سلفه درین روزها
 سلفه درین روزها
 سلفه درین روزها
 سلفه درین روزها
 سلفه درین روزها
 سلفه درین روزها
 سلفه درین روزها
 سلفه درین روزها

پروده صد طغنه بر تن تشنه از لب او آن همه فروزم ست یک تنه بر غنسه و بر زخمه زن غالیه سا آمده تا تارا زاو از پیش افزون شده بینیم بر سر آن ملک باقی شه ست	نائی ما گریته در تن تشنه و دممه گر همه و رز زم ست ز فرمه زین و خمه و برنخ مزین ز فرمه ز آ آمده تا تارا زاو گرفته پر خون شده بے نایم هر که مرا این نائی و ساقیش هست
---	---

ذکر اهل شیرازی مصنف سحر حلال و سبب تالیف این قیل و قال

ساقی از آن ساغر چینی نژاد صیقل آن می بردار رنگ ما اهل من منسج فرو بیان جادو او جاز و سحر حلال دیده ما نامه هم آن آینه دید معجزه خوان گر همه جادوست آن شعر تر آورد خوش اندر دگر ازیم او تازه بر آمد و رود	گرچه دوزنگی و دویسنه نزد نقش دوزنگ آوردار رنگ ما بانی فن مرجع کز و بیگان در کف او مجز و سحر حلال دیدیم آن نام هم آن نامه دید طالب آن هر همه جادوستان منبع صد محسن زن گوهر و دگر و زدم او غنمه و رآمد و رود
---	---

۱۳
 درین روزها
 سحر حلال
 و نامش
 سحر حلال
 و نامش
 سحر حلال
 و نامش
 سحر حلال
 و نامش
 سحر حلال
 و نامش

سحر حلال
 و نامش
 سحر حلال
 و نامش
 سحر حلال
 و نامش
 سحر حلال
 و نامش
 سحر حلال
 و نامش

طایفه قافیه نگار
 به تغییر شدن قافیه در این
 از صورت قافیه است
 حاصل این است که بی کار
 از آن که بی کار
 طایفه قافیه نگار
 به تغییر شدن قافیه در این
 از صورت قافیه است
 حاصل این است که بی کار

قافیه شد در سر تخمیس تنگ
 اهلی ارا و اهل در آن کار بود
 لیک بد آمد سر از اجاب یافت
 رشته تابیده اوتانستم
 پنجه ام آن زلف دوتا شانه کرد
 او که گل افشان شده بر نام جم
 کرد گرد او در خور جم آفرین
 هست گراموس میخوار جم
 کی دم از اسکندر و کی میزنم
 نی سر پنجه دستان مرا
 کی سخن از لیل و یا حتی زخم
 با سخن ارکتر از او ساجستم
 حاجت در آمده هر مصرع
 بیمده گو بس کند از لاف تا
 موشده در دیده اوتانستم

هم ره قید و در تاسیس تنگ
 مشکل حاصل در انکار بود
 تا رخ از ششمه این باب یافت
 پنجه تابیده اوتانستم
 رنجه ام آن زلف دوتا شانه کرد
 گل کند از نامه من جام بسم
 تازک ما و در جم آفرین
 من خود از آن مجلس می خارجم
 کی ز دم این ساغر و کی میزنم
 دل شده خود در پنجه دستان مرا
 نعره یا محیی و یا حتی زخم
 باره حکم ترا از او ساجستم
 تیغ دوسر آمده هر مصرع
 کلاب دوسر دم زند از لاف تا
 زان سبب این زلف دوتا شانه

طایفه قافیه نگار
 به تغییر شدن قافیه در این
 از صورت قافیه است
 حاصل این است که بی کار
 از آن که بی کار
 طایفه قافیه نگار
 به تغییر شدن قافیه در این
 از صورت قافیه است
 حاصل این است که بی کار

طایفه قافیه نگار
 به تغییر شدن قافیه در این
 از صورت قافیه است
 حاصل این است که بی کار
 از آن که بی کار
 طایفه قافیه نگار
 به تغییر شدن قافیه در این
 از صورت قافیه است
 حاصل این است که بی کار

طایفه قافیه نگار
 به تغییر شدن قافیه در این
 از صورت قافیه است
 حاصل این است که بی کار
 از آن که بی کار
 طایفه قافیه نگار
 به تغییر شدن قافیه در این
 از صورت قافیه است
 حاصل این است که بی کار

[illegible]

شماره اول
خودستان شاعرانه
رودبار و ریاض
معماریات و صنایع
حرف و خط و کلام
بازی و سرگرمی
مستان حاصل از طبیعت
شده ام نذر در گذشت

۱۴

ایمانداش
پیش فاش شد^{۱۳}
شاه با بن گزشتن اهل
بر چون شهنشاه عمرب
شهرم را بری از من کرد
طاعتی نمی بخشید
بفرمودند که کون شود
در دودستی از ای و
بل بر دست خود سازد^{۱۴}

سرور به ما حیدر ماضف دست
 در ذره صفت ۱۱
 بل حد از خاطر بد گوے بُرد
 در کف من خامه منصوبه است
 یافته بیکانه و خویش انبساط
 خاطر من غرقه شطرنج یافت
 ز نورق خود را ند بر این رود بار
 کشتی مانا مده بی ناسدا
 رفته ام از مدبر سه بابای هو
 شست می از گریه خون شست
 دامن دل تا مژه تر دیده ام
 وز غم من بلبل و گل زار شد
 بلیلی از هست در آواژ ما
 گل کند از نامه من یا سمن
 دو حه از نامه من در دمد
 چامه من نغمه آهنگ ز هست

یاور باداور باصفه رست
کلکم از این معرکه صدگوشتی بُرد
شاهم و شهنشاه من صوبه است
چیده ام از فکر خویش آن بشارت
شاطر من خرقه رنجرنج یافت
هر که در افگند در این رثودا
حافظ این غمزه بیاض را
خنده چشم شده تا با می بو
خواند هر آن دل شده چون شبنم
تلمیح محسن بامزه تردیده ام
خاکم از انشکم گل و گلزار شد
گل به تن گوشش برآورد ما
گرچکد از خامه من یاس من
نغمه احسان من درود
خامه من زخمه آهمن گزشت

[illegible]

سطر این کتاب از کتب معتبره
 است که در شهر مشهد
 در روز دوشنبه
 در ماه رجب
 در سال ۱۱۲۰
 در روز دوشنبه
 در ماه رجب
 در سال ۱۱۲۰

پیشه من کافه مراين دُکان صیرفی امی دل شو و اندیشه کن سیم و زراينک سَره ترکان است بادۀ ناله بدم آيستم می شود از خجلت وی تا گل آب بیشه ماهست پر از شهد و شیر آتش و آبست در اینجا بسین مطلع سعدین ازین تا حجت رو بد و سوسهت در این کاخ در نکته مهر سود و در این دُرج بین	پیشه من کافه مراين دُکان کان دُکون آن من اتریشه کن لعل و دُر آن کيسره در کان است آتش و آبی بدم آيستم ساقیم آيستم می با گلاب شیشه ماهست پر از شهد و شیر بادۀ ناله در این جام بین مجمع بحیرین ازین آيستم میوه دوزنگست در این شاخ در خامه من شود بر این در حسین
--	---

حکایت

مستی دل داده حیرت فرا روشن از آن گوهر انجام کن قصه عیش و طرب آگین چشم در ره او هر که و مه پیکران	ساقی از آن بادۀ حیرت فرا آینه از پیکر آن جام کن گوش کن از بلبل رنگین چشم مهوشی از زمره مه پیکران
---	---

این کتاب در شهر مشهد
 در روز دوشنبه
 در ماه رجب
 در سال ۱۱۲۰
 در روز دوشنبه
 در ماه رجب
 در سال ۱۱۲۰

سطر این کتاب از کتب معتبره
 است که در شهر مشهد
 در روز دوشنبه
 در ماه رجب
 در سال ۱۱۲۰

عنوان: **چند نکتہ**
نکتہ اول: باضم و تشدید
 پیوستہ بیانی و مقیاس
 اول و سہاہ باشد اول
 یعنی اہ و دوم بعینے دیا
 حاصل تاکہ خبر آمد
 لے مگر ان بابت کو
 کہ ان صنف قطع و
 لے لے لے لے لے لے

[illegible]

دریندفا ده افروز
شمار کثرت ترا دراز
و دریا مانده است
الحمد لله که در خاک تصویب
باصول و دینی حجابیت
ملائی خوش شکن و خوشنود
و شکن و دهم از کج
آود هر دو در شکن
چنین نام مستوفی

دوبینی اور وفات ۱۲
علاء الدین خورشید شاہ
جلوس علی امام زمان نامہ ۱۳
بانی راجستریس ریجن کی کالونیاں
رہائی صنعت حاصل از ان ۱۴
علاء دیکھیں ہندوستان
ادارہ عظیم و ایک نامہ شہزاد

[illegible]

است و پیوسته این

سوزد از آن غصه چه صندل چه عود^ل
گفت آن کز غم و هم چون گذشت
آمده باشد و در رشته باز
کرده اند رصف در بار شاه
کای نمی از کجاست تو همچون محیط^{یک}
خنجر کین آخست خون رستم
صحر من چون شده ناورد گرد
زاده جانبازده انبازده^{بج} ابرت
پرده شه از راز بر انداخته
زان زن آتش زن و آتش زن ق
هر نیمه گریان شده با بائها
گفت هی این با غلط آن با غلط
می شود از روئی تو مهر آشکا
ز لهر هم اینجا و هم این جاست
همس من گر بود آن پیش شاه

وآن با
روکب تمام حضور
شاه از روی تخطاب
پادشاه همه گنایان
حاصل گرفت که از تو قوت
فاحرست تو را در کارگاه
الک نبر ماه جام کینار
زین جای تمام خوش نصیبان
سکه پیش شاه و پیش شاه
چون هر یک گفت

این زن آمد و دیدن بکشته کرد
 ای باز شد و شعله را بداد
 شعله از تاجان ای برکت
 شعله بازه و در ایشان
 شعله بر سر او در پیش
 شعله کون از فاش کردن
 شعله که بکشی بشمارد

گل کند آنهم که چهل میکند آه من از کشمکش آرد بدر وز زن بافره و سر یا د کرد وز رخ او گلکده بیداشده غنچه اش ار گل شده زان بوزو هر می از کثرت حیرت گرفت زان همه داد و دهش افزویشان میوه ما آمده مر خانه رس یافته ناخواسته دست آن نگار شد دل هر کشته و برنا سپند خرم و خرسند از این سندان یاد در روئینه اش کال دهر کم خرد آن کاین سخن او کم خرد روکن ای غمزه ز می باطل اسم پرده خلق و در کین کرده باز	بوی که از آهیم که چهل میکند آه من از خانه اش آرد بدر پس بستم او غره و فریاد کرد ناگهی آن گمشده پیدا شده بر درش از تیر جان بوسه زد هر می اندازد حرفت گرفت کرد پس آباد شد از جودشان نیک در این طرفه تر افسانه رس نقش نو آراسته دشتان نگار آمده این واقعه برنا سپند هند از این بند و از این سندان صورتش آینه و اشکال دهر فاتح این مسلمة محکم خرد هست گر این غمکه زیبا طلسم پرده در افتاده مرا این پرده باز
--	---

بر یکی از آن شده بود
 حرفت و حیرت غیر علی
 شعله شان غیر علی
 شعله در آن از دیدن
 حاد زان بجز در خانه
 بید است که بوسه از تیر
 بجز نشود گفت که بوسه
 من اندکی میقتضی کرد
 ۲۶
 است در این سخن
 شعله در تاجان
 شعله در تاجان
 شعله در تاجان
 شعله در تاجان
 شعله در تاجان
 شعله در تاجان
 شعله در تاجان
 شعله در تاجان
 شعله در تاجان

این زن آمد و دیدن بکشته کرد
 ای باز شد و شعله را بداد
 شعله از تاجان ای برکت
 شعله بازه و در ایشان
 شعله بر سر او در پیش
 شعله کون از فاش کردن
 شعله که بکشی بشمارد

عبدالله بن شمس بن محمد بن علی بن ابی طالب علیه السلام
 سوره غلام حاصل کرد و زی
 شاه را در آرد و در آن دوم
 آب خون میدرد +
 هم میخواند و بکسی
 جواب هیچ ندارد و اگر اگر
 کسی غلام حاصل این آیه
 عه این آیه را در آستان
 مال آنم و در آنم و در آنم
 بلالت بنده کیصل آن کند
 بنشیند و سلسله بنویسد
 کل دنیا را در دست

رشته آویخته گوی ز چرخ
خود بودار رشته دُر و اُمیج
رسته از او مردم دوران کند
دشمن جان ست به بجان شمار
لشکر انجم بی کین سان ده
خون تو آن بشمر دین هر زده شیر
عاقبت از حر به قهری کشد
گم کنی ای مائل این مل کمال

سلطنت آن نیست جز این یکدشت
ماکل این معرکه در دامن مات
با غم و هم کشته این کشتزار
می شوی ار طالب او کرگس
خون دهد و خواهد این اسی آب
می دهد آغشته خون آردت

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

و اما بعد از این سخن ها

گفتند که از آنکه از این امر مطلع است و دانست که اصل این خبر
است و از کار او را تا بحال پنهان نگذاشته اند.
۱- بعد از این که در این باره گفتند
۲- که کار درست شده
درست شدن کار در این مورد
شخصی که از این جهت است
است و این که از این جهت است
نمود و وقت مخصوص جواب
ای خاصان است و
همه با راب رسانده
پرده خاک

اینهمه یک شعبه اذکار اوست	اینهمه یک شعبه اذکار اوست
نُه مرتبه است از اوصد حجاب	آب یک مرتبه است از اوصد حجاب
کار حق الحق شده زین باب است	چهار مرتبه ازل احباب است

۶۰

ساتی از افشردۀ تاک آبی آر
 پس سُو بر عامی و هر خاص بَر
 مردی از صحاب و هم ایا صدق
 در کف او کنز کرم آن گور بُود
 در بر آن یار که بودش روان
 اولاً او شکر بر آن هدیه کرد
 او هم از ایشان رَه عطا نمود
 همچنین آن تحفه را رشتاد بار
 تا بر صاحب دل اُولی رسید
 حبه حب ازل این بار داد
 خوش تر آن غوره اخلاص دشت

کادۀ در پردۀ خاک تَبیّه
 تا بر دازد و حه اخلاص بر
 صادق از وی زخم ارباب صدق
 خوشه حسرا و هم انگور بود
 هدیه او داشته زدش روان
 پس سُو یار دیگر آن هدیه کرد
 جانب یار دیگر اهدا نمود
 هدیه یاران شده هفتاد بار
 در حد سر منزل اُولی رسید
 نعمت نعم البدل این بار داد
 خوش اثر آن سوره اخلاص دشت

[illegible][illegible]

احمد بن محمد بن علی

۲۴

مجلس شورای اسلامی

سید علی غازی خان

پیشووا

مجلس شورای اسلامی

۲۸

مکتبہ اسلامیہ

مجلس

۱۱

عمر بن قردان "مفتی شریعت"
نور الدین

ہر کہ شدا و پیر و این محصلان
باعث بہبود کوشش وجود

آمده از پر تو دین مخلص آن
یافته از جو د تو از زش وجود

خات

ساقی از آن ساغر دور پسین
بر همه کس پیش کن این جام را
بگذرا ز این هر همه تن زن غریز
راه بر این معدن سربسته به
نظم خوش آن کیسه گنج رونست
جنس تو کاسه شده بی قدردان
طالب جوهر خری اینجا که هست
خامه تو خاتم دستان شده
از کف تو کاین گل سقا شگفت
زای تو ناگه بد جینا نموده
دست تو زین نخل تر چیده به
شاد از انشاد تو شده شاخ شاخ

مستم و سرستی غور پس این
 بیخبر از خویش کن این جام را
 نشمری این زمره به طرغ سبز
 دوری از این مخزن سر بسته
 و ر بود آن ناسره ریخ روست
 و ز کف حاسد شده بی قدردان
 طالب جوهر خرمی اینجا که هست
 خاتمه فی خاتم دست آن شده
 فکرت ز گمین گل رخاش گفت
 نامش از آن ره یه ^{گلی است در زلف} یصین نمود
 طبع تو زان حشرم و بالیده به
 سینۀ حساد تو شد شاخ شاخ

1904

دانش و آگاهی
عقل و آگاهی
الکلیات

بجاءه فذكره في كتابه

منقول
عن حضرت ابي عبد الله عليه السلام
في جواب سؤاله عن
ما في قوله تعالى
وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ أَنْ يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَكُونُونَ

ما افاده من خبر

حاصل غرضی
سبب نیست مطالب

۳۱

یہ امر سے روح داغ دار دہا

مجلسیٰ ہندوستان

مخاطب کونستانتین

این خانه در دهستان

حکم است ای باعش ازین
است یا ازین

۱۱۱

ارنودن در بیضا نمودن گفت بنیض ارفا

کرامت و عبادت نمودن

سازگار
بایضا نمودند

اسمیت دین ازین

غالب

سکه زر و بر کسمه دخی
نماف باند از طاعت و شکران
بسیار حاصل اگر در وی قیام کن
نامشود علقان بیرون درخت
سکه روی حرمی نه قیاد آن
در بنای جنس نافع منج
این ترخان میویش بلند
سکه جنت بلخی برای عاقبت

یافتی از محنت و رنج این ترنج
هر رویی از قافیه دارد خلاف
مختلف اعراب گرا آمد روی
بنگر دار با صره زیر و زبر
هر سو این دایره گرد نیست
از در این باغ در آسیب خواه
و سر تو گرسنگ ^{مرا بشنوی} کلچینی است
از در این میکده جامی طلب
لاله و سرین بر اندر کنار
تشنه لب آئی دم آبی بخش
از پی این خرمی افزا بهشت
نفخه و شکوین دهر این گلزمین

خاک پراز سورجی و در سور باد

یاریب از او دیده بد دور باد

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

الحاجی جون لین
منشیہ انوار علی بیگم

۱۰۰

110

سید محمد علی

مجلس

وہی ہے جو

مفتی محمد رفیع

از ان سبب

مفتی محمد رفیع

20

تایار بخ طبع در صنعت ذوق بحرین و ذوق فیتین نتیجہ طبع صاحب المجد
والعلا سخن سخن کیتا جناب خواجہ نور الدین بردار حضرت معنف یرضیا

این رقم ای قاعده دان طبع شد
 سامعه را آمده راهِ سماع
 کی رسد افکار تو در پار سے
 جامش عشق از ما و هم از من سته
 نامه او شکل و پیکر گرفت
 گشت دو عین از کف او جاریه
 تاشده طبعش بدو ^{چشمه} بحر آشنا
 حقه مُهر هم بود او را دواست
 از دم او می وزد اینجا نسیم
 ز شوهر اندر سخن آمد غریب
 چون رستم او این ^{دو چشمه} یزدنیا نمود
 تازه شد از طبع وی احوال طبع
 ماهی بحرین شد اینجا شکار

خرم و خرنند از آن طبع شد
گو بهمع آمده گاه سماع
چون قلم از سر کنی ار پار سے
زان زده در دهر دم از منته
ز امه آن ميه ميه انور گرفت
يا که پراز دُر شده دو جاريه
خامه اوشد بدو بحر آشنا
تا کندي خسته غمها دواست
قيمت آن ز سر زانمانه سيم
بي سهر اندر وطن آمد غريب
از يد طولی يد صيغته نمود
خواست جان و دل ما سال طبع
مجمع بحرین شد اين آتش شكا

۲۳
 سبب توئی شهرت فضل
 و تامل اشتهای من
 و منی بخش و کبریا
 که بیک نامم جزا
 است مرا در کدو زمان
 صفت خیران من
 است تو

[illegible]

تقریظ خوشتر از تازه افکار جوهر شناس گوهر علم و هنر مکتب دان سخن پرور
جناب شیخ صفی علی صاحب رئیس گذاره تنجی صغیر سلمه الله الابرار

بسم الله الرحمن الرحیم | هیچ نخست ز بحر قدیم | الله الله دل و زبان

در تساییش خدا و نیایش مصطفی است یا جمیع البعین مکالمه خضر و موسی
لاجرم لب تشنه این گفتگو و سرشار این آرزو را ازین باور اثر بیت خاموشی بجام

و صهبای فراموشی بجام خوشتر را باغ | این راز و ریت شن گفتن بشو

سفتن دشوار و هم نسفتن دشوار | القصه هر آنچه خضر ره گفت بمن

گفتن دشوار و هم نگفتن دشوار | باری آنچه شفته ام گفته ام و هر چه

خواهم شنففت خواهم گفت عمریت که کنار چشمه سار توفیق فرو و آمدن جای

من است که این همه سبیل و کوثر از زبانه می خیزد و خاک میکده تحقیق جاع

و لمجای من است که این همه شراب طهور از زبانه میریزد شعر

عمری سب و بدوش میخانه بر دهم | تا گوی مست از همه زندیه بر دهم

چشم بد و در وجودم نظریافته و سایه پرورده آفتاب جهان گردست که خاکم کبر

در دو آتش کیمیای زنگ زردست بنام ایزد فیض ترویتها انبسیان

است که چون شره خام گوهر افشان ست آگاه دلا نیک با حسن بلند

و صاحب نظران خود می نگریزند که آفتاب تابان و ابرنمایان عبارت از جناب
 خواجه غزالی دین است که در ملک بخش هواغریز نقیض نگین است آنکه
 چشم کور سوادان هندازد و قلمش سرمه صفاهائی یافته و تپش مرده پارس در سواد
 ریش آب زندگانی خاصه دین خشک سال سخن دبی آبی این فن کمر دیار پایاب
 است و سیر عالم آب خیال و خواب شناسد و ری اگر از دور می نماید موج سرب
 بیش نیست و موجی اگر بر روی آب می آید بیج و تاب بی بیش نی نیازم که
 زورش بخشنش با نفس نه تحریک هوا و هوس بر خشکی روان است و طبع روشنش با
 پیشینه ره نوروان این طریق و ساطع گردان این بحر عمیق عنان بر عنان
 از جمله تاج فکر غواصش منوی ذو بحرین ذو قافیتین مع التحنن مع سوم بهیضیا
 است که در رونق و بهار گران بهار از گنج لای لا است شعر

۳۵

گرچه خوابان همه را در شکم خوبی است	موسی آنست که او را یدینا باشد
هر چند از عمری چون کوش و تسنیم بر زبانها ندکورا اما از دیدها ستور بود نگارنده این تفسیر بطی مختصر آنست که بقول ظهیری شعر	
گرچه خردیم بستی ست بزرگ	ذره آفتاب تا بانیم
توقیع نشر آن منشور اقبال و دستور طبع آن دستور کمال از	

حضرت مدوح گرفته بقالب انطباع در آورده گوئی دوبحر زخار از یک

چشمه سار بر آورده **شعر**

از دست و زبان که بر آید

که عده و صفش بر آید

تسجانات الله هر صفحه این سفینه با

همه جوش فصاحت و بلاغت منبع مریخ البحرین یقیان و از روی

تفاوتی که در میان هر دو اوزان است صدق بنیما بر تنخ لایسینان رباعی

این نسخه بود صحیفه لاثانی

هریتی را که در دو بحر شش غنی

لطف یزدان لطیف رحمانی

زیاست که ثانی ششانی دانی

کلمات آبدار و نیکین از مضامین نخب منها اللؤلؤ والمرجان اعلام است قیاسات

بلند و ستین و که انوار المنشآت فی البحر کالاعلام هر چند دل و دست آن ندارم

که در قلمم توصیفش دست و پای توانم ز دانا از انجا که شناوری حباب بر روی

آب هم فیض شبک روحی هواست و غوصی قطره بی دست و پامیان دیریا

هم نتیجه غور و سس دریا لاجرم کشتی چارنگر خیال در چارموج این رباعی

شعر سال رانده خود ملاز و رطه این خیال محال بر کنار افکنده ام و هو هذا

هر مصرع این سفینه و بحرین است


گوئی که بلال عن شیرین است

گفت از پی سال طبع آن خفیرین

این طرفه سواد و جمع بحرین است

صدیقه ازل آبد - گل آرغوان بسد	بهشت کشت لاله - شکوفه بشمار و عد
سسی قدان لاله - سمنبران سرود	هر آنچه بگرده و ز دست دل همی برد
چه باشد آن گانود	که بند و این گارها *
طریق و جاده راه کو - بهات سبب و سب	حدیث حرف و گفتگو - نوای و نغمه های هو
همه او خواهمش آرزو - بهار و باغ و رنگ بو	قدح پیاله خم سبو - حباب آب موج و جو
یکسخت فضا و صفت	فزون تر از شمارها *
عزیز تر از آب شد - عزیز تر از آب شد	حبیب هر لبیب شد - انیس هر حبیب شد
مقابل حبیب شد - رقیب غنایب شد	هر کجا خطیب شد - ز سامان شکیب شد
فانی ^{بجز آنکه} ^{نماند}	حریف و لغیب شد ^{بنغمه از هزارها *}

تاریخ ریخته خامه بنام عالی و نگاه منشی شکر الله و امیر میل ماتیمناه

زین ثمنوی ست فیض یابنده و دگر	یک چشمه و ز و روان شتابنده و دگر
خوش مصرع سال طبع آن گفت نیل	پراز در آید ابر و تابنده و دگر ^{۱۳۱۰ هـ}
وجه مهر و دستخط بر خامه	جمله حقوق کاپی ریث این ثمنوی محفوظ است
برای سند این معنی که این کتاب در مطبع اصح المطابع لکهنوشاخ مطبع نظامی کانیو مطبوع شد مهر و دستخط مالک مطبع بر خامه ثبت گردید	 <div style="display: flex; align-items: center;"> <div style="writing-mode: vertical-rl; transform: rotate(180deg);"> کتابخانه مجلس شورای ملی تاسیس ۱۳۰۲ هـ </div> <div style="margin-left: 10px;"> ۱۳۱۰ هـ </div> </div>

قَالَ لِلَّهِ نَعَا الرَّحْمَنُ الْعَرِيسُ

بفضل خداوند و انس نرسد و ادا ازین تعجبی موجب تزلزل است ششمنی و صحت ثانی بندگان حضور نظام الملک صفیاده
خلد اسد ملکه با عشره الاقبال سستی بارش کعبه مثال که روش مقیمین است آرزین و پنج سمانی یعنی غیرت کجایین



حسب این صاحب عقل و دانش قیصر شناس هنر بین روشن قیاس فطانت که درین آیه محمد خلیل الدین سلاطین
مسیح و تحقیق نیابت تهذیب ترین بینا است با تمام تمام و غنای تمام بنام محمد اواسد خان دام لطف الله

مطبع در المصطفیٰ مطبعه
در محضر مصطفیٰ محمد خان صاحب



محبوب ترین کلام بلاغت نظام که نقش الفاظ را بر کرسی بدعا نشاند و سر معانی را بر عرش اعلیٰ ساند
 پیراس شهنشاه بهمت است که مضمون عظمت شتون جلوس قدیش بفحوال الخجن علی العرش استوای
 سربلکی را دلنشین ست و مشور کرامت ظهور انعام عیش بطغرای وانشاء نوئی ملکوتی آیشا و سرور ترین
 زهی نقش مراد کرسی نشاند که ابوالبشر را بر تخت خلافت اتنی جلال فی الارض خلیفه جای داده
 و خدی سر عزت با فلک رسانده که افسر کرامت منظر ثم قلنا للک الکلیه یجود الادم بشرش نهاد و قلمی که اگر
 دست از سلک نظام جواهر کلید بر کشیدی سرشته اعراض جزیه از هم پاشیدی تا بیخ ازلی او از و نمت
 اقران حدود زمانی محروس و استوای ابدی او از و صمت اعتبار همت کمانه محفوظ و مامون
 و عزیز ترین تقریر فصاحت تحریر که نقش نگین سلیمانی و توفیق و قیاس سلطانی تواند بود ثنای محبوب کیست
 طعنه جلالت کسری و ایوان کسری انداخته و در برابر رسالتش علم آدم و من و ذن تحت لوائی از فرش
 زمین تا عرش برین افراخته فرمانروای قلوب با خرو خاورد صاحب بعثت الی الاسود و الاخر سیراب کن
 تشنگان نفع جگر و مغالب انا اعلینا کالکثر اثر آواز و قیاس بالینش از شرح اکم نقش کت صدر کتا
 صد نشینان سدره المنته سیده و نقاره عروج ظاهریش از ذکر و فنا کت و کرک بر فرد و رفع ملا اعلی



بلند صد گردید که در کشان عرب بعم حکم انا سید ولد آدم در حلقه اطاعتش پشت خم صلوات الله علیه که صاحب سلم
 بعد ازین ابجد خوان بهستان هیچ نشناسی بنده اسی محمد عبد العالی رسی تاجا وزیر عن تقداد و جبر الدب
 الاناسی که کم از کیف و عقد ازین نمیدانم فردا تاز تر گوش مرفان تاج ویر میرسانم که چون بلعات
 انظار توفیق یزدانی و تجلیات انوار تائید ربانی آفتاب عالمتاب از افق اقبال طلوع شد و ماه شب افزون
 از امواج اجلال ساطع مشعری نقد سادات ایشار کرد و پروین عقد گوهر نثار عالی بندگان حضور پر نور نشید
 کلاه سلیمان بارگاه نظام الدوله نظام الملک آصف جاه ظفر الماکس فتح جنگ نواب محبوب علیخان
 بهادر لال زلال مستویا علی عرش نظام الملک بالفتح و التظافر زینت بخش مساوه فرمان فرمائی آبائی
 ملک دکن گشته و ملک بفرغ طالع بیدار نجم انجمن آوازه کوس تنبیت این جلوس مینت نوس
 آویزه گوش عرشان آمد و توای نای سورد سرور سامه نواز هوش فریشان غلبه ان گلشن ترز با نه
 در گلزمین رنگین پرانی تاز گلها تاینخی دمانند و گدستما بسته نظر باریابان محفل مینو مشاکل نرگد نه
 همدین قرب ز من بنده بعید الوطن در حلقه استفیضان سر حلقه ارباب علم و فن سحر کاران
 جاود سخن استاد یگانه روزگار سرآمد شعرای نامدار یوسف کنعان حسن معانی عزیز مصر شیوا بیانی علامه
 فهما مصنف قیصر نامه ماتن کلام و جبر نثار متن ایش و تیز جناب خواجه عزیز الدین متخلص
 بعزیز که درین عهد ترقی مبد برنده مدرسی اول درجه فارسی کنگک کلج لکنو سرفراست و بخواه امتیاز
 این فن در تمام انبای زمن معز و ممتاز حاضر آمده بکارش تار بخش گزارش نمود و ولپا صراط تجر یک و
 ترغیبش کشودم که در معنی زلف سخن را بصفت تاز و شوگانانی چنان آرایند که دیده نظر شوگانان این
 فن را سرمه آلود حیرت نمایند جناب شان نقش طلسمی تاز و انگشته و طرح قصیده تلخ بچاه و شش شعر بطرز نو
 ریخته بنام ایند هر شعرش از اعجاز روشن سواد ی بیضی نامید که از هر مصرعش تاربخ جلوس بر می آید چه گویم
 که چه قدر اعجب نگار بهادین نگار و چه مایه شگرت کار بهادین کار بکار برده و عجب تر آنکه در دیگر قصیده پانزده
 شعری مشعر تنبیت غزل صحت بندگان حضور فیض معور آبی بر روی کار آورده بوالعجب کاری کرده که از هر
 شعرش چهار تاربخ کامل ظاهر است گویا هر یک شخص کمال اربع عناصر است نهان کند فهم هر شاعر نثر گفتار انگار

سلم عقد
 یعنی عشق و محبت
 عدد هائی که
 آن اول عقد
 است و بیست
 بودن بیست
 یعنی افزونی
 و بکار در بیان
 عشرت از آنجا
 در عقد از این
 تا آنکه عقد ثانی
 رسد ۱۱۰

این ایوان رفیع تواند رسید و سمنده هم هر شاطر شسوار تا این میدان وسیع نتواند و دید و قائل شناسان
 شکل پسند نیکو دانند که کار این معرکه و شخار و زفتا این چهار صعب گذاردنوار است بسیار دشوار بهر صورت
 بر پیشانی این ارزشنگ پیشال اقرار از انکار به و الا فاقوا بسوره قرین شکیله همین میدان همین چوگان اگر چه
 درین وادی بنا دینی طوی شاهزاده محمد و اراشکوه در سنه هزار و چهل و چهار هجری شاعر بزرگ هر ترک
 طماسپ قلی ترک کمال چک چانه ترکانه بشدیز قلم را بر تکراری همین نموده و در جلده دی آن بطلای
 خلعت گران قیمت و منصب دولت گوی عزت از همگان بر بوده لیکن در آن تک نماز از سنگ را نشسته و فراز
 سکندر بها خورده و آزاره فصاحت بمانی و بلاغت معانی افتاده و به بجائی نبرده چنانچه بعضی بر میزان مراتب
 سلاست بیانی و پایه شناسان مناصب محاوره دانی غیر مخفی است که آن صنعت موبانی است این وقت میوه کاف
 و من استطاع علیه فلیخه الیه که در آن آورد و بچهره مرتبه در منزل فردوست و درین آمد و بچهره قدر و رتبی صعود
 تا زمر برین فصاحت و بلاغت که باینهمه تکلفات قیود رعایت مزن قافیه و کلیل تعدد اعداد کافیه و ربط مضامین
 قصیده و ضبط الفاظ پسندیده گرد و تکلف گرد و کلامش نگردیده بلکه طبع رسایش کمال این فن اجدی رسانید
 که محاسب اندیشه از احصای حدش بجز گزاید و همه مطاویش منطوق است بر لطائف و بلاغ فصاحت و جمله محاورش
 محتویست بظرافت صنایع بلاغت با جمله گارش این و قصیده بدستگاه طبعش و دوست آویز کمال است
 و کشش این دو کمان بر زور هر دو بازوی نگرش شاهین عادل که این روی و نیرو و کجا این زور
 بازو باری چون صیت حسن جمال این رنگین مرقع پری چهرگان جاویدی خیال و محاکمین از تنگ نی با
 جلالانی مانی مثال و لغز پرباب کمال گردیده و شمه و مجویش شهر شهر رسید سخن شناسان از هر گوشه و کنا
 نقل را طلبکار آمدند و بحسن طلب در گفتار که فصل مهر ضاعت تا نمایند و عود بر آتش نهند و شک
 بسانند و لا تجرم این جواهر آبدارینش بایای حب و نش سلیم الفهم جلیل القدر محمد خلیل الدین همین فرزند
 عزیز موصوف الصدر بنام تاریخی اعجاز تاریخی بسبک نبط کاشیده آمد و این زر کمال عبار سحر خوانی
 بر نحک سنگ مطیع مصطفای سنجیده صیر فیان سخن را مرده با و وجود هر یان این فن را ازین فوید دل شاد
 یارب این لای تمثالی را گوشواره مسامع اهل تمیز گردان و این متاع بیش بهار مانند یوسف لعل خنجر

فتح جنگ نواب میرزا محبوب علیخان بهادر دام اقبال بالفتح والتطافر

قصیده
در تهنیت
مستثنی
محمود پور
نظام الدوله
نظام الملک
آصف جاوید
ظفر المصطفی

تاریخ عیسوی
مقسوع
باضافہ الی مثال

سرور است
ریاست
جید ریاست
وکن حسین
عن الامام
۱۰۰۰
۱۰۰۰

تاریخ یسوی
محمود غازی
باشا فی شمال

[illegible]

نازم بکلب قاور نقش آفرین دلا

نقش مراد و عهد نشاند و مدعا

ویدیو چ نقش ناز بکری نشاندہ اند

یگشته نازل آیه کرسی بصود و عا

<p>دینار</p>	<p>گویا نواز تازه نشیدی بر آورد زین نقش نو چو یافت ز کلب مانوا</p>	<p>دینار</p>
<p>دینار</p>	<p>از مشرق شکوه نرب و صفا و حسن طالع شده ستاره چو نیکو بهر دما</p>	<p>دینار</p>
<p>دینار</p>	<p>هند آسمان عزت و جاه است وزین سبب سر بر زد آفتاب وی از مطلع صفا</p>	<p>دینار</p>
<p>دینار</p>	<p>پرگار دهر برود و بکامش اگر چه یک حقا که حق بر کنز اینک گرفته جا</p>	<p>دینار</p>
<p>دینار</p>	<p>باری شد آن و سادۀ نشین کن فلک ملک واد از ادب صدا که علی عرش استوی</p>	<p>دینار</p>
<p>دینار</p>	<p>باشد باوج سند کاشمش فی النهار زان هر دو زلف ویش کالبد رفی الدخی</p>	<p>دینار</p>
<p>دینار</p>	<p>گلدام دولت آمد شاید دو گیشوش گلبانگ دایم طلمای میزند هما</p>	<p>دینار</p>



<p>گشته روان و نذا بدلم مژده جلوس</p> <p>قربان آن جلوس چو شد دلشین ما</p>	<p>گشته روان و نذا بدلم مژده جلوس</p> <p>قربان آن جلوس چو شد دلشین ما</p>	<p>گشته روان و نذا بدلم مژده جلوس</p> <p>قربان آن جلوس چو شد دلشین ما</p>
<p>ناهیید بس بشوق بهین جشن هر زمان</p> <p>کسب سماع کرد شب و روز بر سما</p>	<p>ناهیید بس بشوق بهین جشن هر زمان</p> <p>کسب سماع کرد شب و روز بر سما</p>	<p>ناهیید بس بشوق بهین جشن هر زمان</p> <p>کسب سماع کرد شب و روز بر سما</p>
<p>طالب نه مهر بوده بایشار او اگر</p> <p>مے پرور و بکان گهر و لعل را چسرا</p>	<p>طالب نه مهر بوده بایشار او اگر</p> <p>مے پرور و بکان گهر و لعل را چسرا</p>	<p>طالب نه مهر بوده بایشار او اگر</p> <p>مے پرور و بکان گهر و لعل را چسرا</p>
<p>آمد ازین بهار بجان و بتن سرور</p> <p>افرو و زان نوید دل و دیده راضیا</p>	<p>آمد ازین بهار بجان و بتن سرور</p> <p>افرو و زان نوید دل و دیده راضیا</p>	<p>آمد ازین بهار بجان و بتن سرور</p> <p>افرو و زان نوید دل و دیده راضیا</p>
<p>عالم ازین آسید بود و انبساط بخش</p> <p>گیتی بان نوید نوی شد نشاط ز ا</p>	<p>عالم ازین آسید بود و انبساط بخش</p> <p>گیتی بان نوید نوی شد نشاط ز ا</p>	<p>عالم ازین آسید بود و انبساط بخش</p> <p>گیتی بان نوید نوی شد نشاط ز ا</p>
<p>هر کس بنامی و نوش درین عهد بامراو</p> <p>ساقی قلیخ کش و نئے مطرب کشد نوا</p>	<p>هر کس بنامی و نوش درین عهد بامراو</p> <p>ساقی قلیخ کش و نئے مطرب کشد نوا</p>	<p>هر کس بنامی و نوش درین عهد بامراو</p> <p>ساقی قلیخ کش و نئے مطرب کشد نوا</p>
<p>بربط صفت بجور ز من ناله میکند</p> <p>حسد که خورده دایم از و همچو دف قفا</p>	<p>بربط صفت بجور ز من ناله میکند</p> <p>حسد که خورده دایم از و همچو دف قفا</p>	<p>بربط صفت بجور ز من ناله میکند</p> <p>حسد که خورده دایم از و همچو دف قفا</p>

از سوره	آری بر انبساط دلیلیست ناطق این	از سوره
از سوره	کامد زبان ما باوب تنیت سدا	از سوره
از سوره	زید کنیم لب پیاس نظام باز	از سوره
از سوره	از بس کزان نظام بود ملک بانوا	از سوره
از سوره	از ماثنا بپاید و از خواجه دل و سه	از سوره
از سوره	کز بنده مدح آید و از دست او سنا	از سوره
از سوره	اکنون که دست او در گنجینه پاکشود	از سوره
از سوره	بشناس باطل اینکه محال آمده مثلا	از سوره
از سوره	وانگه که زرفشان و گهر پاشش آید او	از سوره
از سوره	قارون بجسج گوهر و زر می شود گدا	از سوره
از سوره	صفری نماید حنا مه او چونکه گاه جود	از سوره
از سوره	خالی بود ازان بر قسم از نقط عطا	از سوره
از سوره	هر گل براه دوزخ لطفش شود نهال	از سوره
از سوره	هر کس بیان قلزم جودش کند شننا	از سوره

<p>دینار</p>	<p>خور از نوالِ جید و ز مهرِ عام او بر خوان او باهلِ جهان در و ده صلا</p>	<p>دینار</p>
<p>دینار</p>	<p>باشد زلالِ لُجّه عدلش سُورِ زاس زبید نسیم گلشنِ لطفش طرب و نذا</p>	<p>دینار</p>
<p>دینار</p>	<p>در شهر و ده ز تازگیِ عدل وے بود باو سحر همیشه و زان صبح تا ساسا</p>	<p>دینار</p>
<p>دینار</p>	<p>از عدل او بدان که پنجیدرگاه و دهر با هم بجا و میش بود شیر آشنا</p>	<p>دینار</p>
<p>دینار</p>	<p>لطفش ازین حقیر نوازے بهر دیار نامی شده چو از کشش کاه گنر با</p>	<p>دینار</p>
<p>دینار</p>	<p>شرح و لیریش چه دهد ساز کلب کس کو تاب و کو توان ز کج زور و کو قوا</p>	<p>دینار</p>
<p>دینار</p>	<p>زان رو که رای او شد آئینه دار و دهر گوئی که رفت رونقِ جامِ جهان نما</p>	<p>دینار</p>



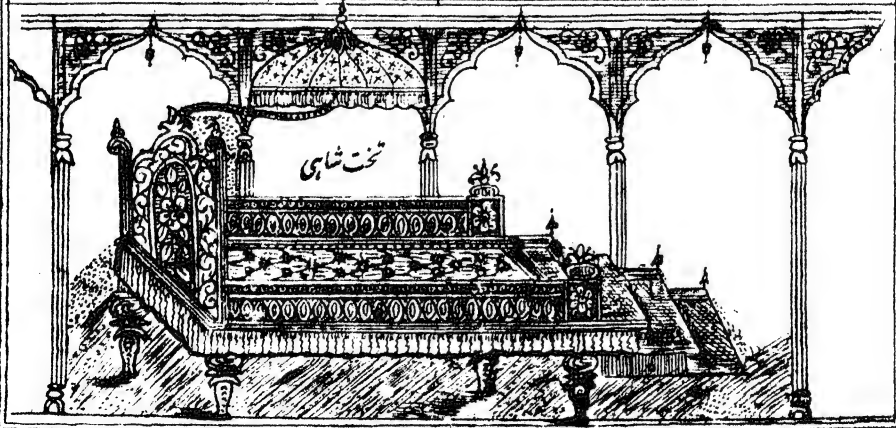
<p>دکن</p>	<p>شد ملتی دکن بسر بارگاه او بل ہند نیز برد و صد شوق الحبا</p>	<p>دکن</p>
<p>دکن</p>	<p>مقصود ہندی آمدہ با خوبے و کرم مطلوب ہندی آمدہ محبوب خوش لقا</p>	<p>دکن</p>
<p>دکن</p>	<p>زید زمین کند بسا مخنرا از علو از بس گرفته عالم از او رونق و بہا</p>	<p>دکن</p>
<p>دکن</p>	<p>بر نام خود چو سگہ زن آید ز روے جاہ ماہ و خور آید از پے او فترہ و طلا</p>	<p>دکن</p>
<p>دکن</p>	<p>با عہد وے مکن سخن از عہد کسروے جائے کہ مصحف ست چہ گویند از او سہا</p>	<p>دکن</p>
<p>دکن</p>	<p>در عہد وے رواج چہا شرع را بود صد شکر دیدہ رونق از او دین مصطفیٰ</p>	<p>دکن</p>
<p>دکن</p>	<p>ہر شعر کا میاب نگردیدہ ز اسم آن صلیٰ آفتاب کجا شعرے از کجا</p>	<p>دکن</p>

<p>دریغ</p>	<p>از نام او چو هست عیان کبریا و شان کاش رو ابد و ملت محبوب کبریا</p>	<p>دریغ</p>
<p>دریغ</p>	<p>خلق شود سایه ام آسوده دامن بر سر بود چو سایه این سایه خدا</p>	<p>دریغ</p>
<p>دریغ</p>	<p>آیا نگه بطفت باین ذره هم کنی لے آنکه آفتاب زهرت بود و سها</p>	<p>دریغ</p>
<p>دریغ</p>	<p>لے آفتاب اوج بهرت که مدعی چون صبح کاذب آمده امروز بے بقا</p>	<p>دریغ</p>
<p>دریغ</p>	<p>دارد امید آنکه روان درو مد بتن بکشد گل چو ما به نسیم درت قبا</p>	<p>دریغ</p>
<p>دریغ</p>	<p>خوش آنکه زود آید از ان سو بمن نوید زود از و فرصت در این آستان بیا</p>	<p>دریغ</p>
<p>دریغ</p>	<p>خوش آن زمان بود که هم از عز و ناز و جاه خوانیم این قصیده بگوئی که مرجبا</p>	<p>دریغ</p>



<p>کلمہ</p>	<p>امروز کا برفہ در آید میان جوی</p>	<p>کلمہ</p>
<p>کلمہ</p>	<p>میں تو باید م کہ شود چشمہ بہتا</p>	<p>کلمہ</p>
<p>کلمہ</p>	<p>ہر جا کہ وصف لعل توے آورد عزیز</p>	<p>کلمہ</p>
<p>کلمہ</p>	<p>شد زندہ گوئے انوری آبخسایہ شتا</p>	<p>کلمہ</p>
<p>کلمہ</p>	<p>در نطق آن کلیم تو شاوہمان وے</p>	<p>کلمہ</p>
<p>کلمہ</p>	<p>یکہ ہر ربیعہ نسجش گران ہسا</p>	<p>کلمہ</p>
<p>کلمہ</p>	<p>وز ہنر مہر خانے چون مید ہی باد</p>	<p>کلمہ</p>
<p>کلمہ</p>	<p>نازد ہے کہ یا بد از این ہنر خوان صفا</p>	<p>کلمہ</p>
<p>کلمہ</p>	<p>باشد کلیم وے چو درت طور آمدہ</p>	<p>کلمہ</p>
<p>کلمہ</p>	<p>ہم کلک و نامہ ہم ید بیضا و ہم عصا</p>	<p>کلمہ</p>
<p>کلمہ</p>	<p>بہی درین قصیدہ ز بہر اذ وور نیست</p>	<p>کلمہ</p>
<p>کلمہ</p>	<p>ارزنگب بیتال اگر گوید از صفا</p>	<p>کلمہ</p>
<p>کلمہ</p>	<p>ہر مصرعے بسال جلوست گواہ بس</p>	<p>کلمہ</p>
<p>کلمہ</p>	<p>بریمنت گواہ و بدولت ہم او گوا</p>	<p>کلمہ</p>

دیکھو	اَعْدَادِ بِيْشَالِ چو باوے کنی شریک	بے بس
دیکھو	تَقْوِیْمِ عِیْسُوے بود و طرزِ دلکشا	کامیاب
دیکھو	ہر بیتِ اِز ان جلو سہا یون نشان ہر	بے بس
دیکھو	فرہنگِ حالِ شاہی و آوِ رنگِ پاؤشا	کامیاب
دیکھو	آسودہ می شدی ز سخنِ جانِ کجا و لیک	بے بس
دیکھو	اکنون تمام مے کنم این قصہ بروما	کامیاب
دیکھو	تا داند نہ تا کہ بجے آوِ ردِ نو	بے بس
دیکھو	تا جرعه جرعه آبِ بجز ریزد از سما	کامیاب
دیکھو	اجابِ تو مدام ز جامِ مراد مست	بے بس
دیکھو	اعدائے تو بکام ز سرِ چشمہ فنا	کامیاب





بسم الله الرحمن الرحيم

علاء الدین نظام الملک آصف و نواب میر محبوب علی خان بہادر فی فتح جنگ فتح الملک والی ریاست حیدر آباد خلد اسد سلطنتہ الیوم الفیاد

علاء و منقوطہ ہر دو مصرعہ

ماہِ برجِ ثور ہے آید لیکے از مصرع اول و دوم از مصرع ثانی و سوم از حروف منقوطہ ہر دو مصرع و چہارم از حروف غیر منقوطہ ہر دو مصرع

علاء و منقوطہ ہر دو مصرعہ

بسم اللہ	طرب باید بکن شکر و سپاس و اودینان	بسم اللہ
بسم اللہ	خود از احکام حق آمد بوسے کہ سراب آن آب ز لطف وی با پرہائیم کہ گلزار شد نیران	بسم اللہ

[illegible]

